

## صدیق صفی زاده (بوره که ئی)

### مولوی کرد

شادروان ملا عبدالرحیم تایجوزی ملقب به مولوی و متخلص به معدوم ، یکی از سخنسرایان و دانشمندان برجسته کرد است .

پدرش ملاسعید از نواده های ملا یوسف جان پسر ملا ابوبکر مصنف است . مولوی سال ۱۱۸۵ خورشیدی در دیه ( سرشانه ) از سرزمین تایجوز کردستان عراق پا بهرصه ی حیات نهاد .

یکساله بود که پدرش به دیه ( بیژاوه ) در نزدیک ( هلیجه ) کوچ کرد . در کودکی نزد پدرش مشغول فرا گرفتن دانش شد و کتابهای فارسی و قرآن مجید را خواند . پس از مدتی به نودشه و مریوان و چور و سپس بشهر سنندج رفت و در مسجد وزیر بفرآ گرفتن علم پرداخت . بعداً به بانه و سلیمانیه مسافرت کرد و در دنبال آن به هلیجه برگشت و یکسال در نزد ( ملا محمد قاضی جوانرودی ) ماندگار شد . بعد از چندی از آنجا به پاوه سنندج و برای دوم بار در دوره ی رضا قلی خان پسر خسرو خان والی ، به سنندج رهسپار شد و در مسجد دارالاحسان باز هم دانشجویی خود را دنبال کرد . در آن هنگام آوازه ی چامه هایش بگوش مردم رسید و شهرت فراوانی بدست آورد .

پس از مدتی دوباره به شهر سلیمانیه برگشت و در نزد ( ملا عبدالرحمن نودشه ئی ) که مفتی سلیمانیه بود ماند و اجازه ی ملائی و تدریس را از او گرفت . پس از گرفتن اجازه ی ملائی ، به زادگاه خویش بازگشت و مدتی در تایجوز و بعد در بیژاوه و بیابله ماندگار شد و پس از آن به سرشانه مراجعت کرد . به بغداد و مکه و دمشق هم رفت .

دراواخر حیاتش با حوادث گوناگونی روبرو شد .

کتابخانه‌ی گرانبهایش آتش گرفت و همسرش عنبر خاتون فوت کرد . همه‌ی اینها اورا به ناراحتیهای زندگی دچار ساخت و این چامه‌ی سوزناک را با دلی آتشین برای درگذشت همسرش سرود :

امسال نو و هار چون خزان سرد	برگ ورد باغ معدوم برد پی هرد
مشو تاله‌ی من خلاف انگیز بو	ورنه، که‌ی؟ کی‌دی و هار گل ریز بو
دل وه کجبازی چپگرد بازیش کرد	جفت آرزو کرد، چپگرد تاق آورد
بوی عنبر نه توی، دماخم دور کرد	فرستش آورد، هوای وبای درد
نیچی! و بی بزم یاران جانی	کسام صفا مندن پی زنده گانی
چون مذاق تاله‌ن جه گردین لاهه	بووه شیرینی یکه دو نواوه
یکی یکه جاری، تاونو مه وه	او یکه لاونوم، یاونو مه وه

#### «ترجمه»

نو بهار امسال چون خزان سرد  
برگ گل باغ معدوم را بکوه برد  
کویا طالع من خلاف انگیز است  
و گرنه کی کسی دیده که بهار گل ریز باشد  
دل با کجبازی چرخ چپگرد بازی کرد  
آرزوی جفت کرد، ولی روز کار چپگرد تاق آورد  
بوی عنبر را از توی دماغم دور ساخت  
آه که باد بیماری و با فرصت پیدا کرد  
ای نائی! بدون بزم یاران جانی  
برای زنده گانی چه صفائی مانده است؟  
چون از هر سو مذاق تلخ است،  
یکی از آنها یکباره مرا بگدازاند  
دیگری مرا نوازش کند  
مردن همسرش درد دل او تأثیر زیادی کرد، بطوری که پس از مرگ وی چشمانش  
نابینا شد . روزی برای پرسه «ماتم» به دینه «پریس» رفت، در بازگشت وقتی که به -

نزدیکی «هائنه سوره» رسید، به جلو کش الاغش گفت من چشمم نمی بیند. در سر راهمان درخت توتی است، چون به آنجا میرسیم بمن بگو تا پیاده شوم، ولی جلو کش هنگامی که به آنجا رسید گفته ی مولوی را فراموش کرد و سینه ی شاعر به آن شاخه برخورد و از الاغ به زمین افتاد و پشتش شکست.

در انجام این ماجرا بسال ۱۲۶۱ در ۷۶ سالگی چشم از کیتی بست و بنا بوضعیت خودش در کورستان «اصحابه» که در نزدیکی دیه سر شاته است دفن شد.

مولوی در بین سخنسرایان و دانشمندان کرد پایه ی بلند و مقام ارجمندی دارد. بویژه در «علم کلام» ید طولائی داشته و با بزرگان و دانشمندان آن دوره مانند (بهاء الدین) و (ضیاء الدین) و (محمد پاشای جاف) و (محمود پاشا) پسر (معمد الدوله فرهاد میرزا) و حسام الدین برادرش که عموی (ناصر الدین شاه قاجار) بود میانه و مکاتبه داشته و با شاعران نامی مانند (احمد بگ کوماسی) و (شیخ عبدالله داخی) و (خانای قبادی) و (محرور و بلبل) رابطه داشته. از نوشته های مولوی آنچه در دسترس است میتوان این کتابها را نام برد که پایه ی دانش او را می رساند:

۱ - «الفضیله» ۲۰۳۱ بیت عربی است در سال ۱۲۸۵ هجری آنرا نوشته اول

بیت این کتاب بدینسان است:

بسم الله الرحمن الرحيم      من تاه فيه نهية الحكيم

۲ - «العقيدة المرضية» دارای ۲۴۵۲ بیت کردی است. در سال ۱۳۵۲ هجری

بکوشش مرحوم «محمی الدین صبری» به چاپ رسیده.

۳ - «الفوائج» ۵۷۲ بیت فارسی است که در (العقيدة المرضية) چاپ شده - اول

بیت این کتاب بدین جور سروده شده:

چو در خود بینم از بس رو سیاهی      ننگیند ای الهی، یا الهی

۴ - «نقشبندیها» رساله‌ئی است بفارسی هنوز چاپ نشده .

۵ -- دیوان اشعارش که بسال ۱۳۴۰ بکوشش ملا عبدالکریم چاپ شده است

غزل زیر نمونه‌ئی ازچامه‌های او :

### « و هار »

هاژی و فراون ، شاخه‌ی شتاون	و هارن ، سوزن ، آون ، سر کاون
بلبل جه دوری کلان آزادن	ساقی ین ، باده‌ن ، نسیمن ، بادن
کیفن ، شوخی ین ، شوقن ، حیاتن	بزم‌ن ، شادین ، عیشن ، نشاطن
خمن ، هینتن ، زوخاون ، دردن	سنگن ، کوسارن ، سر کوون ، هردن
واویلا و شینن ، ناله‌ی عشاقن	هیجرن ، دوری ین ، عجزن ، فراقن
کمرن ، هردن ، ملن ، کلانن	سبزه‌ن ، سوسه‌نن ، نوروز کلانن

صرعی ین ، شیدان ، نجدن ، مجنونن

مذاقن ، جامن ، بیاله‌ی هونن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

« ترجمه »

پرتال جامع علوم انسانی  
بهار

بهار است ، سبز است ، آب است ، سر کوه است .

غرش برف آب است ، صدای رودخانه است .

ساقی است ، باده است ، نسیم است ، باد است .

بلبل ازدوری گلها آزاد است .

بزم است ، شادی است ، عیش است ، نشاط است .

کیف است ، شوخی است ، شوق است ، حیات است .

- سنگ است ، کوهسار است ، سر کوه است ، سنگلاخ است .  
 غم است ، محنت است ، خونابه است ، درد است .  
 هجر است ، دوری است ، عجز است ، فراق است .  
 واویلا و شیون است : ناله‌ی عشاق است .  
 سبزه است ، سوسن است ، گل‌های نوروزی است .  
 کمر است ، سنگلاخ است ، گردنه است ، کوزن هاست .  
 سرسامی است ، شیدائی است ، کوه نجد است ، مجنون است .  
 مذاق است ، جام است ، پیاله‌ی خون است .

### شترمرغهای ایران

شترمرغهای ایران که از پاریس و لندن و برلین و سایر بلاد خارجه بازگشته‌اند و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان متضرر گشته از علم دیپلماسی و علوم دیگری که بتحصیل و تعلم آن مأمور بوده‌اند معلوماً نشان بدو چیز حصر شده است : استخفاف ملت و تخطئه دولت . در بدو ورود بطهران پایشان بروی پا بند نمی‌شود که از اروپا آمده‌اند و از موجبات اخذ و طمع و بخل و حسد بمرتبه‌ای خود را تنزیه و تقدیس میکنند که همه مردم حتی پادشاه با آن جودت طبع و فراست بشبهه می‌افتد که : آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزهائی بیرون آورده ، گویا توقف آنجا با اذات مرئی است و قلب ماهیت می‌کند .